جناب حاجی

**علیّ عسکر تبريزی**

اين شخص جليل از اهل تبريز بود و بتجارت مشغول \* در آذربايجان در نزد عموم آشنايان محترم و بديانت و امانت و زهد و ورع و تقوی مسلّم \* جميع اهل تبريز شهادت بر بزرگواری او ميدادند و ستايش اخلاق و اطوار مينمودند و بهر منقبتی می ستودند از قدمای احباب بود و از اجلّه ياران \*

در نفخ اوّل صور منصعق و بنفخه ثانيه منجذب و حيات تازه يافت شمع محبّت اللّه بود و شجره مبارکه در جنّت ابهی \* جميع خاندان و خويشان و آشنايانرا هدايت کرد و موفّق بخدمات گشت ولی از ظلم اشرار در ضيق شديد افتاد و در هر روزی ببلائی جديد مبتلا گرديد و لکن بهيچوجه ملال و کلال نيافت و روز بروز بر ايمان و ايقان و جانفشانی افزود \* تا آنکه از وطن بيزار گشت و با خاندان بارض سرّ يعنی ادرنه وارد شد در نهايت عسرت و قناعت اوقاتی بسر ميبرد وقور و صبور بود و راضی و شکور \* در ارض سرّ قدری اجناس بهمراه برداشت و بشهر جمعه بازار شتافت که مدار معاش تحصيل نمايد بضاعتی مزجاة داشت و از هجوم طرّاران بباد داد \* چون خبر بقونسول ايران رسيد قونسول تقريری بحکومت داد و مبلغ گزافی بقلم آورد که اموال مسروقه مبلغی وافر بود \* از قضای اتّفاق دزدان گرفتار شدند و متموّل بودند قرار بر تحقيق مسئله شد قونسول حاجی را احضار نمود و گفت اين سارقان پر دولتند و من در تقرير خويش بحکومت مبلغی وافر نوشته‌ام لهذا شما بمجلس استنطاق برويد و مطابق آنچه من نوشته‌ام تقرير دهيد \*

حاجی بزرگوار گفت: سر کار خان اموال مسروقه چيزی جزئيست چگونه من بر خلاف واقع تقرير دهم در مجلس استنطاق عين واقع را خواهم گفت و جز اين تکليف خويش ندانم \* قونسول گفت حاجی خوب وسيله ئی بدست آمده ما و تو هر دو مداخل خواهيم نمود چنين منفعت عظيمی را از دست مده \* جناب حاجی فرمود: حضرت خان، جواب خدا را چگونه بدهم؟ از من دست بر دار جز عين واقع نگويم \* قونسول متغيّر شد تهديد کرد که تو ميخواهی مرا تکذيب کنی و رسوا نمائی تو را حبس کنم و نفی نمايم و هر اذيّتی بر تو وارد آورم الآن تو را تسليم پوليس کنم و ميگويم مغضوب دولت است بايد دست بسته بحدود ايران رسد \* آن شخص بزرگوار تبسّم نمود گفت: جناب خان ما جان خويش را فدای صدق و راستی نموده‌ايم و از هر چيز در گذشته‌ايم، حال ما را بکذب و افترا دلالت ميفرمائيد؟ البتّه آنچه ميتوانی بکن من از راستی و حقّ پرستی رونگردانم \* قونسول چون ملاحظه کرد آن شخص جليل ممکن نيست که خلاف واقع کلمه ئی بر زبان راند لهذا خواهش نمود پس بهتر آنست که شما از اينجا برويد تا بحکومت بنگارم که صاحب مال اينجا نيست رفته است و الّا من رسوا خواهم شد \* جناب حاجی رجوع بادرنه نموده و نامی از اموال مسروقه نبردند \* اين قضيّه شهرت يافت و سبب حيرت ديگران گرديد \*

باری، آن پير بی‌نظير در ادرنه مانند ديگران اسير شد و در رکاب جمال مبارک بسجن اعظم اين زندان بلا شتافت ولی با جميع خاندان سنين چند بنهايت شکرانيّت در سبيل الهی مسجون بود \* مسجونی سبب سرور و شادمانی بود و زندان او را ايوان \* در اين مدّت کلمه ئی جز شکر و حمد از او استماع نشد هر چه عوانان بر ظلم افزودند او خوشنودتر گرديد و از فم مطهّر بکرّات و مرّات در حقّ او اظهار عنايت مسموع شد ميفرمودند، من از او راضی هستم \*

باری، اين روح مصوّر بعد از سنينی چند در نهايت ثبوت و استقامت و فرح و مسرّت از عالم خاک بجهان پاک شتافت و اثری عظيم گذاشت در اکثر اوقات انيس و نديم اين عبد بود \* روزی در بدايت سجن بلانه و کاشانه او در قشله شتافتم در اطاقی محقّر منزل داشت \* خود حاجی تب شديد داشت و مست و مدهوش افتاده بود در طرف يمينش حرم محترمه‌اش در لرز شديد بود در يسارش دختر محترمه‌اش فاطمه مُحرقه نموده بود بالای سرش پسرش حسين آقا حصبه نموده بود و فارسی را فراموش کرده فرياد ميکرد (ياندی يوره کم) يعنی دلم آتش گرفته است در زير پايش صبيّه ديگر مستغرق مرض در کنار اطاق برادرش مرحوم مشهدی فتّاح سر سام کرده بود \* در چنين حالتی زبانش بشکرانه حضرت پروردگار مشغول و اظهار بشاشت و سرور مينمود \*

حمد خدا را که صابر و شکور و ثابت و وقور در سجن اعظم صعود بجوار ربّ غفور نمود \* عليه البهاء الابهی و عليه التّحيّة و الثّنآء و عليه الرّحمة و الغفران الی ابد الابآد \*